

به نام خداوندِ بخشندهٔ مهربان

پاک و پاینده

کوشش برای پایدارماندن در هستی یکی از آشکارترین ویژگی های نهادینِ جانداران، از جمله آدمیان است.

اما، برخی کسان، ممکن است در اثر آگاهی به جایی رسند که به خاطرِ باورها، ارزش ها، و آرمان های برین، دیگر نخواهند که، به هر صورت و به هر قیمت، به تداومِ زندگیِ خود بیندیشند و به جای آن خواهانِ زندگانی - یعنی زندگی با اهدافِ برترِ انسانی - باشند.

بیشترِ فرزانه‌گانی که دربارهٔ چیستیِ زندگی اندیشیده اند آن را، به درستی، به سانِ یک رود یافته اند؛

چون از یک سو،

آب و حیات پیوندی ناگسستنی دارند

و از سوی دیگر،

رود و زندگی بسی همانندِ یکدیگرند؛ هر دو همواره در حالِ رفتن و دگرگون شدن اند.

دریغا که آب های زلال و آرامِ رودِ زندگی ما در اثرِ بیدادگریِ ستمگران، تکاپوی آزمندان، درگیریِ زیاده

خواهان، و کینه ورزیِ سبقت جوین به تُند آبِ پرخروش و گل آلودی بدل گشته که ما را گرفتارِ رنج های

بی شمار ساخته است.

دردا که این خُروش و آلايش به زندگي مادي و معيشتي ما محدود نمانده، بلکه حياتِ رُوحی و معنوی مان نیز درگیرِ آن گشته و ذهن و روانِ ما آکنده از بیم و اندوه، تَنش و سرگشتگی شده است.

آنانی که از این گلِ آلودگي رودِ زندگي سود بُرده و می بَرند، و یاد گرفته اند که چگونه در چنین شرایطی نیز ماهيِ منافعِ خویش را صید کُنند، اندک اند.

دیگران ناخواسته به این تُندابِ کشانده شده اند و یافتنِ راهی برای رهایی از آن را آرزو می کنند.

آیا چنین راهی وجود دارد؟

آری.

لیک

دست شُستن از این زندگي راهِ رهایی نیست، بلکه نشانه ناسپاسی و زبونیِ یک فرد است.

زبون تر از او کسی است که همچون ماهيِ مرده ای خود را به دست تُندآب می سپارد تا او را در پایین

دستِ رود، در گُندابِ مرداب ها، همنشینِ غوکان کُند و یا در شورابه های دریا خوراکِ کوسه ها سازد.

با این همه

از یک سو،

نمی توان سوخت و ساخت، با آن چه هست مُدارا کرد و آن را به رسمیت شناخت

و از سوی دیگر،

مبارزه کورکورانه با بیدادگران و درگیری کینه جویانه با آزمندان زیاده خواه، تنها می تواند بر خروش و آرایش رود زندگی مان بیفزاید و شرایط را بیش از پیش به کام آنان بگرداند.

پس چه باید کرد؟

خرد، این راهنمای درونی آدمی، به ما می گوید:

هیچ گاه کسی جوش آب چشمه ها را خروشان و آلوده ندیده است.

این رود نمی تواند از سرچشمه گل آلود باشد.

پس آنانی که خواهان آرامش و پاکی اند باید سخت بکوشند و به بالا دست رود کوچ کنند.

سرچشمه رود زندگی، خاستگاه هستی ماست. آب در آن جا زلال و گواراست.

خاستگاه هستی مان، عاری از هرگونه بیم و اندوه و رنج است.

خاستگاه هستی مان، همانا سرشت ماست. همان سرشتی که پروردگارمان، به هنگام آفرینش آن، با

ما پیمان پایداری بسته است.

خواهران، برادران و فرزندان گرامی ام!

گوش جان، در میان خروش رود زندگی، زمزمه ای می شنود؛

زمزمه جوشش آب زلال و گوارای سرچشمه هستی که تا کنون در میان هیاهوی تند آب گل آلود زندگی،

بیش و کم، پنهان مانده است: زمزمه سرشت

در درون وجودمان ندای سرشت را می شنویم که ما را به سوی خود می خواند: باز آی!

بازگشت به سرشت، راه رسیدن به بهشت است.

سرشت، کانون دانش و بینش یکتاپرستانه و جایگاه چشمه آب حیات است. این چشمه همواره در درون

ما بوده و هست.

پس بیایید،

با یاری جستن از پروردگار مهربان، دستان را به دست راهنمایان راستین بسپاریم و به خویشتن خویش

بازگردیم و به پیمانی که به هنگام آفرینش سرشتمان با آفریدگار خود بسته ایم وفا کنیم.

بیایید، به خواست ایزد یکتا،

به جای تلاش برای زنده ماندن، به حریم بیکران و جاودان حیات طیبه پای گذاریم؛

به آن

زندگانی پاک و پاینده

چنین باد!